



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

جنبش 77



ویسکونته گریزی

ترجمه‌ی ساسان صدقی نیا

تیرماه 1397

جنبش ۷۷ به‌عنوان یک پدیده منحصر به‌فرد ایتالیایی با اولین جنبش‌های جوانان کارگر در سال ۱۹۷۶ آغاز شد. جنبش ۷۷ زمانی کوتاه و بطور تقریبی یک‌سال و شاید کمی بیش‌تر را در بر می‌گرفت. انفجار آغازین جنبش مصادف بود با اخراج لوچانو لاما (۱) از دانشگاه رم (سایینزا) در فوریه ۱۹۷۷ که تا قیام بولونیا (۲) در مارس ۱۹۷۷ ادامه یافت. [این جنبش] پس از تظاهرات بزرگ رم و عملاً با کنفرانس ضد سرکوب بولونیا (۳) در سپتامبر ۷۷ پایان یافت.

همه این وقایع باعث شد تا برخی متفکران، نظریه‌ی موسوم به «ناهنجاری ایتالیایی» را تئوریزه کنند؛ یعنی ناهنجاری در کشوری که در آن پروسه‌ی انکشاف سرمایه همیشه از لحاظ تاریخی ضعیف‌تر از دیگر کشورهای توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری بوده و در یک فاز پیچیده از رشد و مدرنیزاسیون، گرفتار بحران شده‌است، اما با این‌حال دوره‌هایی طولانی از عقب‌ماندگی را طی کرده و نیز سنت‌های باستانی قیام‌های مردمی را به‌خود دیده‌است.

بطور قطع موارد ذکر شده تا حدی درست هستند. با این‌وجود، نمی‌توان فراموش کرد که جنبش ۷۷ با پشتیبانی و در تداوم نزدیک با مبارزات کارگران علیه کار، علیه مقاطعه‌کاری و البته پیش از آن، در برابر زمان کار در خط مونتاژ، شکل گرفت. به‌هر حال این جنبش بعدها منجر به گسترش قلمرو «آزادی» در کارخانه شد. شکی نیست که توده‌ی کارگران در آن‌زمان بیش‌ترین انرژی خود را در مبارزه با استبداد کارخانه‌ای، صرف کردند و موفقیت‌های در خور توجهی را نیز به‌دست آوردند.

برونو آستاریان نویسنده آنارشویست در کتابچه‌ای تحت عنوان «توضیحاتی در مورد جنبش ضد کار» به تشریح روند تاریخی‌ای جامع و دقیق از مبارزه با کار در کارخانه، طی ۱۵۰ سال گذشته می‌پردازد. نقطه‌ی آغاز این مبارزه توسط مقاومت کارگران حرفه‌ای ماهر تا رسیدن به امتناع از کار، و توسط کارگر غیرماهر و ساده‌ی خط مونتاژ در سازمان علمی کار (تایلوریزم) است.

در دهه ۱۹۷۰، پس از دوره «عصر طلایی» سرمایه‌داری پس‌انگ و افزایش دستمزدهای نسبی، بحران سرمایه‌داری به‌دلیل کاهش نرخ سود، منجر به افزایش سرعت کار در خط مونتاژ می‌شود.

امتناع از کار، پاسخ کارگران به بحران سرمایه‌داری و افزایش شدت کار است: خرابکاری، غیبت از کار، اعتصابات خشن، اطاعت‌ناپذیری، به‌سخره گرفتن بخش‌ها و وظایف اداری، اعتصابات غیر قابل پیش‌بینی و بدون هشدار موسوم به «گره وحشی» (II) *gatto selvaggio*، نمونه‌هایی از اشکال خودانگیخته‌ی مبارزات رادیکال خارج از کنترل اتحادیه‌های کارگری ست.

جنبش ۷۷ همان‌طور که در شعارها و مطالباتش دیده می‌شود، نمایانگر گسترش مبارزات کارگری در خارج از کارخانه و در بخش‌ها و صنایع وابسته بود. علاوه بر این، جنبش، امتناع از کار را با پرداخت دستمزد مطالبه می‌کرد. در شعار «کار صفر، درآمد کامل»، تأکید افراطی از جانب کارگران توده (۴) بر متغیری به‌نام دستمزد مستقل وجود دارد. جایی که درآمد، جای‌گزین دستمزد می‌شود تأکید بر جداسازی کامل مزد از عمل‌کرد کاری ست. در شعاری دیگر «تمام تولید به اتوماسیون» با وجود برخی باورهای ساده‌انگارانه در مورد امکانات ذاتی پیشرفت تکنولوژیک، آگاهی از تمایل به کاهش زمان «کار لازم» منعکس شده‌است. در حالی که در بیش‌تر شعارهای دیگر «کار کمتر، کار همه» به تقسیم عادلانه‌ی باقی‌مانده کار لازم اشاره می‌شود.

رادیکالیسم جنبش با اشکال جدید مبارزاتی بیان می‌شود: خودکفایی، سلب مالکیت پرولتری، اشغال خانه‌ها، گشت‌زنی پرولتاریا در قلمرو اشغالی خودش علیه کار سیاه و اعلام‌نشده (غیرقانونی)، علیه کار در روزهای شنبه و آژانس‌های استخدامی موقت، علیه غیرقانونی دانستن جرمی که توسط پرولتاریای جوان در محدوده قلمرو خودگردان خود، انجام می‌گرفت. این رفتارها بیانگر شکست کلی جنبش‌های سنتی و حزب کمونیست ایتالیا و اهدافی است که حزب برای آن شکل گرفته‌بود. پس بی‌دلیل نیست که همان حزب

کمونیست ایتالیا، با ارجاع به جنبش، شروع به صحبت از گرایش‌های اوایل قرن بیستم (۵) می‌کند و سپس مستقیماً وارد فاز افشاگری و اتهام‌زنی می‌شود.

با این وجود جنبش ۷۷ موفق شد با بازسازی و خودارزش‌یابی، و دقیق‌تر از همه به اهداف کلی‌تر جنبش کارگری عمل کند. همان‌طور که گفته شده است این عوامل به همراه شعارهای گسترده و رادیکالی که در این جنبش شکل گرفت، بر استفاده «ضد سرمایه‌دارانه از بحران» دلالت می‌کرد.

انفجار بحران اقتصادی سرمایه‌داری و پروسه بازسازی آن، که بعدها تا دوران ما ادامه داشت، به سرعت به اخراج‌های دسته‌جمعی کارگران و کاهش شدید شمار کارگران کارخانه و تشکیل وسیع ارتش ذخیره نیروی کار که به‌عنوان پرولتاریای جوان یا سوژه جدید اجتماعی شناخته شد، منجر می‌شود. این سوژه نوین اجتماعی با مختصات انعطاف‌پذیری و بی‌ثباتی، از طریق رفتارهای ستیزه‌جویانه و متضاد و اشکال مبارزاتی‌اش، قابل شناسایی است. اشکالی غیرمعمول و بی‌سابقه نسبت به پرولتاریای کارخانه، که زیرعنوان «غیرقانونی‌های انبوه» نام می‌گرفتند.

در جنبش ۷۷، اوپرایسم (۶) نقش بسیار مهمی بازی کرد. جریانی مارکسیستی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ با مجلات «Quaderni rossi» (۷) و «Classeoperaia» (۸) متولد شد و از بخش‌های سازمان‌یافته‌ی جنبش «Autonomiaoperaia» (۹) بود. در تفسیر اوپرایستی، یک سوژه پرولتری نوین یعنی کارگر اجتماعی (۱۰) با ویژگی‌های بی‌ثباتی شغلی و انعطاف‌پذیری کاری، با دانایی گسترده و دانش محلی متولد می‌شود. به نظر من ویژگی‌های اصلی این سوژه نوین می‌تواند بطور خلاصه چنین مشخص شود:

۱: دانش وسیعی که از روشنفکری توده‌ای به موازات رشد ادغام دانش و آگاهی در پروسه تولید و همکاری اجتماعی کسب کرده‌اند،

۲: امتناع از کار،

۳: تخصیص مجدد درآمد، خارج از رابطه‌ی کارمزدی،

۴: گسترش دادن نیازها و خواسته‌های کارگر فراتر از حد معیشت تحمیل‌شده توسط فروش نیروی کار و جهان مصرفی و ضد فرهنگ بورژوازی.

اما جنبش کارگران اجتماعی، در تنگنای انتخاب مابین حزب کمونیست ایتالیا و مبارزه‌ی مسلحانه، مبارزه‌ای که خود را به جنبش تحمیل می‌کرد، بدون آن که قادر به حفظ آن باشد، دوران کوتاهی را سپری کرد. پس از آدم‌ربایی آلدومورو (۱۱) و سرکوب‌های نهایی و بازداشت‌های ۷ آوریل ۱۹۷۹، مبارزه مسلحانه به جنبش تحمیل شد اما به سرعت شکست خورد. با این وجود، بحران آشکارا هنوز به اندازه کافی فروکش نکرد. امروزه ما اثرات آن را به وضوح می‌بینیم. از اواسط دهه ۱۹۷۰، شرایط به سرعت و بطور اساسی تغییر کرد. در مواجهه با بحران، سرمایه با تمرکززدایی تولید، با نقل مکان کارخانه‌ها، صنعت زدایی و برون سپاری سرمایه واکنش نشان داد. با ناپدید شدن طیفی از کارخانه‌ها گفته می‌شود تغییرات مهمی در ترکیب‌بندی طبقاتی رخ داد. از جمله در شهر میلان کارخانه‌های *l'Innocenti, Magneti Marelli, Breda, Alfa Romeo, Pirell, Motta/Alemagna, Falck* و غیره (و این لیست می‌تواند طولانی‌تر هم باشد)، تعطیل شدند و باعث شد میلان از یک شهر صنعتی به شهری با خدمات پیشرفته مانند مد تبدیل شود.

مبارزات کارگران ضد سرمایه‌داری و به اصطلاح کارگران توده، اساساً در عرصه دستمزد صورت می‌گیرد اما دامنه‌ی آن بسیار شدید است. بدون شک شرایط ذکر شده منجر به تسریع فرآیند پرولتریزه شدن و گسترش رابطه مزدی بین لایه‌های مختلف طبقه کارگر می‌شود، اما این به هیچ وجه بر ویژگی کالاهای مصرفی و خدمات تاثیر نمی‌گذارد، یعنی در حقیقت بر روی دموکراسی بازار بی‌اثر است. برخلاف کارگران حرفه‌ای قهرمانان پیشین مبارزات اوایل قرن بیستم، کارگر توده، پروژه خودگردانی تولید و سازماندهی اجتماعی تولید را به‌عنوان آلترناتیو سرمایه‌داری در برابر خود ندارد. اقدامات او [کارگر توده] پیش از هر چیز تخریبی است. در مواجهه با بحران آلترناتیوی ندارد؛ یا باید در بستری تدافعی از مرکزیت خود به‌عنوان سوژه مقاومت اجتماعی مجدداً بر مرکزیت کارخانه تأکید کند، و یا باید به‌عنوان سوژه مقاومت، ناپدید شود!

همزمان «پرولتاریای جوان یا گسترده» در یک فرآیند مترقی و اجتناب‌ناپذیر، بدون جوانه‌های رادیکال‌ش درون محدودیت‌های سرمایه‌داری که موجب سازگاری جنبش‌ها می‌شد، شکل می‌گرفت، به‌عنوان مثال، در حالی که این شکل‌گیری محصول عواملی مانند تجدید ساختار سرمایه‌داری پس از بحران، تمرکز زدایی، صنعت زدایی، برون سپاری سرمایه، گسترش کار غیر مولد و غیر مادی، ادغام کار غیر کارگری در پروسه مزدی سازی، است در عین حال تسریع کننده‌ی شکل‌گیری آن هم است.

آشکار شدن بحران‌های سرمایه‌داری، بقیه چرخه را تکمیل می‌کند. با توجه به کاهش ساعات کار بعد از شکست جنبش ۷۷ ما شاهد گرایش وارونه این روند هستیم. در دهه ۱۹۸۰ مدیریت سرمایه‌دارانه بحران، از رفتار سوژه‌های فردی علیه کار استفاده می‌کند و آنها را به نفع اهداف خود تحریف می‌کند، در این میان بخش بزرگی از سرمایه از بدهی عمومی آن سال‌ها برای تأمین مالی یک‌سری ضربه‌گیرهای اجتماعی برای آرام نگه داشتن توده اخراج‌شدگان، تعدیل‌شدگان، کارگران موقتی که تازه متولد می‌شوند، استخدام شدگان دولت و غیره، استفاده می‌کند.

در عین حال، به موازات درآمد حاصل از صنعت‌زدایی خشن، و مالی‌گرایی ویران‌گر اقتصاد، از هم پاشیده‌گی سوژه کارگر سنتی نیز، صورت گرفت. رکود تولیدی، به دلیل کاهش سرمایه‌گذاری، ناگزیر باعث افزایش کلی ساعات کاری در تمامی بخش‌های تولیدی و غیر تولیدی می‌شود. کار لازم، در عین حال که کاهش می‌یابد به دور از بازتقسیم برابر، در یک روش کاملاً غیرمنطقی توزیع می‌شود. در مقابل، عدم تمرکز تولیدی در کشورهای در حال توسعه، جایجایی و خروج فزاینده از روابط تولیدی و اجتماعی و استفاده پایین از نیروی کار جوانان، باعث افزایش شدت و ساعت کار برای کارگران شاغل، می‌شود. کار اضافی نیز بطور چشم‌گیری افزایش می‌یابد، به همین دلیل باید بگوییم کار غیر مولد برای نگاهداری از تولید و بازتولید سرمایه‌داری ضروری می‌شود: کار در امور مالی، امور بانکی، در بخش حقوقی، در کنترل و مدیریت اجتماعی، در بخش اطلاعات، بخش تبلیغات، بخش نمایش و غیره و غیره. اشکال قدیمی کار تقریباً پیشاکاپیتالیستی نیز، دوباره ظاهر و تعمیم داده می‌شود، مانند خدمات شخصی و مراقبت، همراه با افزایش دائمی کار داوطلبانه‌ی رایگان.

در دهه ۱۹۹۰ هجوم بازار در حال رشد و افزایش سهم نیروی کار خارج از اتحادیه اروپا و در پی آن، معرفی واحد پولی یورو و کاهش اساسی دستمزد واقعی کارگران شاغل، عوامل تشدیدکننده بر موارد مذکور بود. ارتش ذخیره‌ی کار یا مازاد جمعیت نسبی که گرایش به مطلق شدن دارد، افزایش یافت: تصویری از یک ازهم گسیختگی اجتماعی که نتیجه بلافاصل این تحولات است. پس از نبرد افسانه‌ای جنبش کلاسیک کارگری برای ۸ ساعت کار، استخراج ارزش اضافی مطلق دوباره بازگشته است.

هوش مصنوعی بیش‌ترین نفوذ را در حوزه‌های ارتباطات، اطلاعات، جمع‌آوری و انتقال داده‌ها و در زمینه‌های اداری، مالی و کنترل اجتماعی و در خدمات کسب و کار و روابط عمومی، داشته است. همه قلمروهایی که در آن «کارگران خودمختار نسل دوم» سر ریز

شده بودند، و به زبان مارکسی «تابعیت» آنها فقط صوری بود، از طرفی کارویژه آنها را که به خرید محصولات کار غیر مادی محدود می‌شد، دربر گرفته است. از سوی دیگر کارذهنی، بخش بزرگی از پروسه‌ی ملموس گذشته که کار یدی را به خود اختصاص داده بود، در اختیار دارد. به عبارتی دیگر جاسازی و تعبیه‌ی کار زنده در کار مرده، یعنی ماشین‌آلات، در این مورد توسط ریزپردازنده (microprocessore)، عینیت یافته است. با این حال با وجود افزایش نسبی کار غیرمادی، جدایی کار یدی و فکری (یا شناختی) به عنوان اساس شیوه تولید سرمایه‌داری باقی مانده است، اگرچه قطعاً باید نسبت به شرایط کنونی به روز شود.

نتیجه‌گیری از این ملاحظات پراکنده در ترکیب طبقاتی جامعه‌ی کنونی آسان نیست. حداقل تحلیل و بررسی بیش‌تری ضروری است. به صورت خیلی کلی می‌توانیم بگوییم در وضعیت فعلی بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری، جنبش غیر یک‌پارچه‌ی کارگران بر بخش سازمان‌یافته‌ی آن غلبه دارد. اما این به هر حال حداقل به کشورهای غربی مربوط می‌شود. لایه‌های ضخیمی از کار غیرمادی وابسته به گردش سرمایه مالی، تجاری و... به فعالیت‌های مربوط به کنترل و سرکوب، به دفاع از مالکیت خصوصی و به جامعه‌ی نمایش، مربوط می‌شود. اما در سطح جهانی نمی‌توان به راحتی تعریف مجددی از این فرآیند ترکیب‌بندی طبقاتی، ارائه کرد و حول آن به عمل و اندیشه پرداخت.

در حال حاضر برخی مصادیق برای ارائه ایده‌های ذکر شده مناسب هستند. به عنوان مثال در نوامبر ۲۰۰۵ شورش پرولتاریای شهری، بی‌ثبات کار و محذوف، در حومه‌ی پاریس شعله کشید، امیلیو کوادرلی (Emilio Quadrelli) در مقاله‌ای که در شماره ۱۰ مجله *Collegamenti Wobbly* منتشر شد، معتقد است می‌توان شباهتی را بین شورش حومه‌ی پاریس و وقایع میدان *Statuto* در سال ۱۹۶۲ در تورین (۱۲) تشخیص داد. یعنی آغاز چرخه جدیدی از مبارزات که قابل مقایسه با کارگران توده است. اما ظاهراً حوادث فرانسه شباهت بیشتری با جنبش سال ۷۷ ایتالیا دارد. با تمامی تناقضات و بخش‌بندی‌های حل‌نشده در شرایط بحران سرمایه‌داری که اکنون دائمی شده است، هیچ ارتباط مستقیم و هیچ رهبری مشترکی بین جنبش ۷۷ و شورش سال ۲۰۰۵ در حومه‌ی پاریس وجود ندارد. در مورد نوع سازمان در شورش حومه‌ها اطلاع زیادی در دست نیست. هم‌چنین اگر فکر می‌شود که همه چیز خود بخود نبوده است، مطمئناً اشکالی از اجتماعات قومی در میان مهاجران نسل دوم یا سوم وجود داشت که قطعاً در جنبش ۷۷ موجود نبودند. با این حال بعضی از اشکال مبارزه‌ی جنبش ۷۷ از سر گرفته می‌شوند (کنترل قلمرو مناطق آزادشده خارج از دسترسی پلیس و...) و نیز این که قهرمانان مبارزات یکسان بودند، این به این معنی است که چیزی در حافظه تاریخی باقی مانده است.

مارس ۲۰۰۶: در مخالفت دانشجویان با EPC (اولین قرارداد اشتغال) برای دفاع از بعضی تضمین‌های کاری، درگیری‌های خشونت‌آمیزی رخ داد و تحمیل خواست‌هایشان گستره‌ای عمومی پیدا کرد، تاحدی که دولت فرانسه مجبور به عقب‌نشینی شد. بین دو جنبش دانشجویان و حاشیه‌نشینان ارتباط آشکاری وجود ندارد، در واقع حتی برخی تنش‌ها نیز بین این دو کمپ وجود دارد. هم‌چنین تصور می‌شود که دانشجویان (کار فکری، شناختی) هنوز چیزی برای از دست دادن، دارند.

در طول سال ۲۰۱۱ توده‌های تحت سلطه تونس و مصر، احتمالاً به مانند پرولتاریایی که نقش ارتش ذخیره کار واجد شرایط را دارند، شورشی را برپا کردند که به هر حال هنوز هم نتایج آن غیرقابل پیش‌بینی است. خیزش‌های دیگری هم در انگلستان، اسپانیا و یونان رخ داد. در سپتامبر همان سال در میان یکی از هزاران مبارزه‌ای که روزانه در چین رخ می‌دهد، اعتراضات گسترده کارگران کارخانه‌ای در شهر شنژن چین، به وقوع پیوست. اتفاقاتی که هم‌زمان با ارائه‌ی آی فون شماره‌ی پنج در مراکز تجاری - که در رسانه‌های غربی (و البته به شکل تبلیغاتی) علنی شد - رخ داد که می‌دانیم در همان کارخانه با هزینه طبعاً بسیار پایین تولید می‌شود.

در عصر شورش‌های این‌چینی، اما تعداد کمی از آنها در ایتالیا به‌وقوع پیوسته‌است: دو اعتراض در رم بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱، و اول ماه می در میلان قبل از نمایشگاه جهانی (Expo) که از آنها، بصورت مبالغه‌آمیزی درباره‌ی وقوع درگیری‌های خشونت‌آمیز با پلیس توسط رسانه‌ها مخابره شده است. این چند مورد را مقایسه کنید با اقدامات ضد انقلابی پیش‌گیرانه پلیس جنوا در سال ۲۰۰۱. وقایع جنوا (۱۳) می‌تواند به‌عنوان یک اقدام ضد انقلابی و پیش‌گیرانه در نظر گرفته شود، که هم‌گرایش رفرمیستی و هم جنبش رادیکال ضدجهانی‌سازی و هم رادیکالیسم محلی/منطقه‌ای خودگردان در مراکز اجتماعی را اخته کرد. با این‌وجود، حوادث جنوا تغییر فاز تاریخی مهمی را نسبت به قرن بیستم رقم زد که پس از حملات یازدهم سپتامبر به برج‌های دوقلو تأیید شده بود و تئوری «پایان تاریخ» و همین‌طور نظریه‌ی شتاب‌زده‌ی «امپراطوری» را منهدم کرد.

بحث و جدل‌های جاری پیرامون شورش‌ها، بین تعجیل غیرانتقادی از یک‌طرف، و رد خشونت از طرف دیگر، در حال نوسان است و این نه تنها از طرف بورژوازی، بلکه بین بخش‌هایی از جریان چپ نیز انجام می‌گیرد. علی‌رغم این‌که در کشوری این مباحثات در مورد خشونت صورت می‌گیرد که در گذشته شاهد «قتل وعام‌های دولتی» (۱۴) بوده است. در این مباحث به مواضع مجله *Il lato cattivo* هم ارجاع داده می‌شود که پس از ستایش از قیام‌های سال ۲۰۱۱، متعاقباً جنبش‌های سال ۲۰۱۴ (پارک گزی ترکیه، مصر، انقلاب چترها در هنگ کنگ (۱۵) و...) را به طبقه متوسط مزدبگیر که در راه بی‌نواپی و فقر گام برمی‌دارد، نسبت می‌دهد.

منبع:

Visconte Grisi; Il movimento del '77 in Italia; umanità nova.

<http://www.umanitanova.org/tag/autonomia-operaia/>

توضیحات مترجم فارسی:

۱: luciano lama دبیر کل اتحادیه کارگری در بین سال‌های ۱۹۷۰-۸۶ بود. CGIL یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه‌های کارگری ایتالیا بود. دانشجویان جنبش اتونومیا اوپرایا، سخنرانی وی را در محوطه دانشگاه به‌هم زدند، به مقرهای این اتحادیه در دانشگاه حمله و اعضای این اتحادیه را که به گفته آنان رفرمیست و سازش‌کار بودند از دانشگاه اخراج کردند. لوچانو لاما در دهه ۹۰ میلادی به معاونت ریاست مجلس سنا رسید.

۲: شورش بولونیا به‌وقایعی گفته می‌شود که از یازدهم تا سیزدهم مارس ۱۹۷۷ اتفاق افتاد و در طی آن جنبش ۷۷ اولین جوانه‌های گسترش‌یافته‌ی خود را در جنبش دانشجویی بولونیا دید. در وقایع قهرآمیز این قیام، دانشجویی بنام Francesco Lorusso در زد و خورد با پلیس کشته شد.

۳: یکی از رویدادهای جنبش «۷۷» کنفرانس علیه سرکوب از ۲۳ تا ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۷ در بولونیا بود. هفتاد تا صد هزار نفر در این کنفرانس علیه سرکوب سازمان‌یافته‌ای که سه شبانه روز این شهر به‌خود دیده بود، شرکت کردند. در حالی که گروه‌های خودگردان در مکان‌های مختلف از قبیل دانشگاه، محل کار، سینما، تالار شهرداری و... شکل گرفتند، این شهر تبدیل به عرصه‌ای برای ابتکارات

خودانگیخته شد. در این کنفرانس تمام نحله‌های جنبش ۷۷ شرکت داشتند. در ۲۳ سپتامبر بیانیه ای در نشریه «Lotta continua» منتشر می‌شود که امضای متفکرانی چون فوکو، سارتر، دلوز و گتاری، پای آن دیده می‌شود؛ در حالی که اختلافات مشهودی بین lotta continua و اتونومیست‌ها در مورد آینده‌ی اعتراضات جریان داشت. بعدها اتونومیست‌ها آن کنفرانس را یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات سیاسی خود عنوان کردند. با این کنفرانس به حیات سیاسی/خیابانی جنبش ۷۷ خاتمه داده‌شد.

۴: کارگر توده‌ای (operaio massa) همان سوژه کلاسیک طبقه کارگر صنعتی با مرکزیت کارخانه‌ی فوردیستی است. کارگر توده، سوژه دوران تولید و مصرف توده‌ای است. تونی نگری در مجموعه مصاحبه‌هایی که بعدها در کتابی با عنوان «از کارگر توده‌ای تا کارگر اجتماعی» گردآوری شد از این اصطلاح برای توضیح تغییرات در هژمونی سرمایه‌داری معاصر و گذار از دوران فوردیسم به پسا فوردیسم بهره می‌گیرد.

۵: «Diciannovismo» یا گرایی‌های قرن بیستمی به مجموعه‌ای از رویدادها و پدیده‌های سیاسی و اجتماعی گفته می‌شود که در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول مشخصا با اشاره به تولد فاشیسم، در ایتالیا شکل گرفتند.

۶: L'operaismo یا کارگرگرایی گرایی مارکسیسم ضد اقتدارگرایی بود که در اوایل دهه ۶۰ در ایتالیا شکل گرفت. این جریان معتقد بود که این مبارزات طبقه کارگر است که موتور توسعه و بحران‌های سرمایه‌داری را شکل می‌دهد. این گرایی نتیجه می‌گرفت که طبقه کارگر در نهادهای کلاسیکی چون احزاب و اتحادیه‌ها نمی‌تواند به‌عنوان سوژه انقلابی مطرح باشد. در دیدگاه کارگرگرایان، کارگران باید از قدرت خود، آگاهی یابند و با امتناع از کار، جایگاه طبقاتی خود را ترک کنند و در نتیجه هویت خود را از دست بدهند؛ این شرط لازمی برای بحران و سرنگونی نظام سرمایه‌داری است.

۷: در سال ۱۹۶۱ ماریو ترونیتی، تونی نگری و رانیرو پانزیری با اعلام مخالفت با اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست ایتالیا، بنیان تفکر کارگرگرایی را در این مجله تأسیس کردند.

۸: در سال ۱۹۶۳ متفکرینی مانند ماریو ترونیتی، تونی نگری، رومانو آلکواتی، آلبرتو آسور رزا، ماسیمو کاپاری و ریتا دی لئو از گروه موسسه مجله Quaderni rossi خارج شدند و مجله Classe operaia را تأسیس کردند.

۹: Autonomia Operaia یک جنبش رادیکال چپ ضد پارلمنتاریستی بود که در سال‌های ۱۹۷۳-۷۹ رسماً فعالیت داشت و در دل جنبش ۷۷ خود را هرچه بیشتر گسترش داد. امروزه دیدگاه‌ها، خط مشی و عمل‌کردهای این جنبش، هنوز نفوذ خود را در ایتالیا حفظ کرده است.

۱۰: کارگر اجتماعی (operaiosociale) عنوانی است که جنبش اتونومیستی بعد از بحران دهه ۷۰ نظام سرمایه‌داری به‌عنوان سوژه نوین، در دل تحولاتی که در ترکیب طبقاتی جامعه به‌وجود آمده است، مطرح شد. کارگر اجتماعی، هژمونی اصلی بدنه کارگری در سرمایه‌داری پسا فوردیستی را تشکیل می‌دهد.

۱۱: در ژانویه ۱۹۷۸ آلدو مورو، رهبر حزب دموکرات مسیحی ایتالیا و انریکو برلینگوئر دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا قراردادی منعقد کردند که طبق آن قرار بود دو حزب مذکور برای تشکیل دولت با یکدیگر همکاری کنند. قرار بود روز ۱۶ مارس ۱۹۷۸ دولتی که با حمایت پارلمانی حزب دموکرات مسیحی تشکیل شده بود، به‌مجلس معرفی شود. اما آلدو مورو، در همان روز در راه رفتن به پارلمان به‌وسیله کماندوئی از گروه بریگاتاه روسو (بریگارد سرخ) ربوده‌شد و روز ۹ ماه مه ۱۹۷۸ به قتل رسید.

۱۲: در تاریخ ۷ تا ۹ ژوئیه سال ۱۹۶۲ در شهر تورین قرار بود اعتصابات با فراخوان اتحادیه‌های مختلف کارگری صورت بگیرد، اما یکی از اتحادیه‌ها به نام Uil مخفیانه با شرکت فیات قرارداد جداگانه‌ای برای مقابله با اعتصابات امضا می‌کند. با آگاه شدن کارگران از این اقدام به سرعت اعتصابات شکل سیاسی به خود می‌گیرد. میانجی‌گری بعضی از اتحادیه‌ها مانند CGIL و CISL برای کنترل اعتراضات ناکام مانده، حمله و تیراندازی‌های متقابل بین کارگران و پلیس، سه روز تمام در کل شهر ادامه داشته‌است. کارخانه‌های بزرگ صنعتی مانند Fiat, Riv, Lancia که به اشغال کارگران درآمدند، شاهد شدیدترین اعتراضات بودند. ده‌ها نفر زخمی، ۹۰ نفر بازداشت و کارخانه فیات فقط بیش از ۸۸ کارگر معترض را اخراج می‌کند.

۱۳: وقایع ژوئیه سال ۲۰۰۱ در شهر جنوا را نویسندگان و متفکرین مختلفی بزرگ‌ترین خیزش ضد سرمایه‌داری بعد از جنگ سرد می‌دانند. این اعتراضات که علیه حضور سران G8 بود یکی از کوبنده‌ترین اعتراضاتی بود که اروپا به خود دیده بود. خشونت و صفاپذیر پلیس و اقدامات سرکوب‌گرایانه دولت سرمایه‌داری و جو امنیتی در این اعتراضات بسیار شاخص بود. در طی این اعتراضات، اکتیویست اتونومیستی به نام Carlo Giuliani بر اثر عبور خودروی پلیس از پیکرش، کشته شد. نام او اینک نماد و تداعی گر مبارزات ضد جهانی‌سازی و ضد سرمایه‌داری در اروپا است.

۱۴: مراد مجموعه‌ای از اقدامات تروریستی نئوفاشیستی بود که با حمایت بخش‌های سیاسی - نظامی دولت پیاده شده‌است، گرچه در باره‌ی تاریخ و زمان‌بندی این قتل‌ها هنوز اتفاق نظری وجود ندارد. این قتل‌های دولتی ابتدا دامن چپ‌گرایان و گروه‌های ضد فاشیستی را گرفت، اما بعضاً شامل حال شهروندان عادی نیز شد؛ بمب‌گذاری ۱۲ دسامبر ۱۹۶۹ در piazza Fontana در شهر میلان را از جمله این اقدامات بر شمرده‌اند.

۱۵: جنبش اشغال مرکز (occupy central) در سال ۲۰۱۴ که فعالین اصلی آن را دانشجویان چتر به دست تشکیل می‌دادند، دولت شهر هنگ کنگ را برای ماه‌ها فلج کرد. آن‌ها خواستار این بودند که مردم هنگ کنگ بدون دخالت چین، رهبران‌شان را انتخاب کنند.